



راز زیبایی رباعیات خیام

در مقدمه عالمانه رباعیات خیام به تصحیح و تحشیه محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی چنین آمده که چون این ۶۴ رباعی را که به احتمال بسیار قوی بلکه به اطمینان می‌توان از خیام دانست در پیش می‌گذاریم و خصایص کلام حکیم را می‌سنجیم: نخستین چیزی که به آن برمی‌خوریم این است که بسیار ساده و بی‌آرایش است و از تصنع و تکلف بلکه از تخیلات شاعرانه عاری است چنان که می‌توان گفت از شعر جز وزن و قافیه چیزی ندارد ولیکن در نهایت فصاحت و بلاغت است. (۱)

چنانکه می‌بینیم در این مقدمه تصریح شده که رباعیات خیام از آرایش و تخیلات شاعرانه عاری است و فقط وزن و قافیه دارد و با این همه در نهایت فصاحت و بلاغت است. شگفتا که این رباعیات در فصاحت و بلاغت است اما جز وزن و قافیه چیزی از آرایش و تخیلات شاعرانه ندارد. پس راز زیبایی و در نهایت فصاحت و بلاغت داشتن آنها در چیست؟

در مقدمه افزوده شده است که «[رباعیات] درست و موجز و استوار، الفاظ همه قالب معنی است و کم و زیاد و عیب و نقصی ندارد. پیداست که گوینده لفاظی و چرب‌زبانی نمی‌خواسته است و همه در بند معنی پروردن بوده است اما معانی به قدری لطیف و دقیق و بدیع است که از هر تخیل و تصنیی برتر است هزل ندارد، جدی است و گاه گاه مختصر طبیعتی می‌کند.

بسیار باریک و ظریف است. سخنش نرم است و زندگی ندارد. مضامین رباعیات همه نتیجه طبع حکیم متفکر متجسس است. حل معمای جهان را می‌جوید حکمت کار خلقت و سرنوشت انسان را می‌خواهد...» (۲)

در جایی دیگر آمده است که «[خیام] هیچ یک از شئون شاعری را بر خود نیسته است نه مدح و ذم می‌کند نه منازله و معاشقه، نه از فراق می‌گرید نه از وصال می‌خندد، نه وعظ می‌کند نه مناجات می‌گوید نه تضرع و زاری می‌نماید نه عرفان می‌یابد، همه مستغرق راز دهر است که برای چه آمده‌ایم و چرا می‌رویم.» (۳)

می‌بینیم که این توضیحات نیز راز نهایت فصاحت و بلاغت سخن خیام را نشان نمی‌دهد، نه صرف موجز بودن کلام به زبان شعریت و زیبایی می‌بخشد و نه عاری بودن آن از لفاظی و چرب‌زبانی و هزل و مدح و ذم و...؛ اما این که معانی به قدری لطیف و دقیق و بدیع است که از هر تخیل و تصنیی برتر است نیز چیزی را حل نمی‌کند، غرض از لطیف و دقیق و بدیع بودن معانی چیست؟ هیچ توضیحی ندارد و کلامی است مبهم و کلی.

پس راز «در نهایت فصاحت و بلاغت بودن رباعیات خیام» در چیست؟

نخست باید دانست که برخلاف نظر فروغی و غنی در اکثر رباعیات خیام ترنم‌های شاعرانه و آرایش کلام وجود دارد، ترنم‌های گوناگون مربوط به علم معانی و بیان، و بدیع، و عنصر خیال در آنها بسیار قوی است. اینک ما بعضی از رباعیات خیام را بررسی می‌کنیم تا هم ترنم‌ها و آرایشها و زیباییهای رباعیات مشخص گردد و هم

علم صحت گفته مصححان.

ضمناً در این بررسی فقط رباعیاتی را انتخاب کرده‌ایم که جزو ۶۶ رباعی است. به عبارات دیگر رباعیاتی که فروغی و غنی در انتساب آنها به خیام تردید ندارند:

هر راز که اندر دل دانا باشد
باید که نهفته‌تر ز عنقا باشد
کاندز صدف از نهفتگی گردد در
آن قطره که راز دل دانا باشد

در این رباعی اولاً راز به عنقا تشبیه شده است که تشبیهی بدیع است ثانیاً در بیت دوم تشبیه تمثیل بسیار زیبایی هست یعنی راز در دل دانا باید پنهان بماند تا اعتلا یابد همان گونه که قطره باران - طبق عقاید پیشینیان - وقتی در درون صدف پنهان شود بدل به مروارید می‌گردد. اسطوره عنقا نیز خود به زیبایی شعر افزوده است:

ماییم که اصل شادی و کان غمیم
سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و زیلیم و کمیم
آینه زنگ خورده و جام جمیم

در این رباعی «غم» به «کان» تشبیه گردیده که بدیع است و زیبا و ما (انسان) به «سرمایه‌داد» تشبیه گردیده همچنین به «نهاد ستم». به علاوه «داد» خود به «سرمایه» تشبیه شده است و آژه «اصل» را اگر به معنی ریشه بگیریم مشبه به است و تشبیه بلغ. در مصرع آخر «انسان» به «آینه زنگ خورده» تشبیه شده است که بسیار زیباست و بار دیگر به جام جم.

از طرفی ترنم زیبایی متناقض نما در همه مصرعها هست: هم اصل شادی هستیم و هم کان غم. هم سرمایه داد و هم نهاد ستم، هم پست و هم بلند، هم زیاد هم کم، هم آینه زنگار خورده و هم جام جهان بین جم.

علاوه بر این ترنم، تلمیح در آن هست (جام جم) و هم جناس میان واژه‌های «داد» و «نهاد» و «میان جام» و «جم». حصر زیبایی نیز در این رباعی هست: همایم که اصل شادی و کان غمیم» به معنی فقط ما اصل شادی هستیم نه دیگران (آوردن فعل استادی قبل از مسند حصر را می‌رساند):

ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز
و آن کودک خاک بیز را بنگر تیز (۴)
پننش ده دگر که نرم نرمک می‌بیز
مقر سر کیقباد و چشم پرویز

در این شعر علاوه بر تلمیح (کیقباد و پرویز) بیان واژه‌های «بیز» و «تیز» در مصرع دوم جناس زیبایی هست و مهمتر از همه تصویر زیبا یعنی ایجاد رابطه میان «خاک» و «مقر سر کیقباد و چشم خسرو پرویز» است.

چنانکه می‌بینیم برخلاف نظر مصححان در این رباعیات

تخیلات شاعرانه بسیار قوی و ترفندهای زبانی زیبا وجود دارد.
 گر شاخ بقاز بیخ بخت رسنه است
 دور ترن که حس لیلی حسنه است
 در خیمه تن که سحرشانی است فرا
 هان تکیه مکن که چهار سحرش حسنه است
 چنان که می بینیم «بقا» به «تخیلاتی» تشبیه شده و «بخت»
 به «درختی» (بیخ) و «عمر» چون «لباس چست» بر تن و «تن» به
 «خیمه» و «خیمه تن» به «سایه بان».
 چارمیخ داشتن تن، خود استعاره است و سست بودن چارمیخ
 نیز کنایه است از کمالات در معرض نبودن. تکیه کردن نیز
 کنایه است از اعتبار قائل شدن.
 با این ترتیب در این رباعی هفت ترفند شاعرانه وجود دارد یعنی
 در چهار مصرع هفت ترفند و این نادرستی نظر مصححان را نشان
 می دهد:

نوشته‌ها در این متناقض نما و طنزی زیبایی دارد؛ شکرگزاری برای
 ریاضت‌های بلا متناقض تعابیری زیباست.
 در بسیاری دیگر از این رباعیات نیز ترفندهای زیبایی آبی به
 کار رفته است که به جهت پرداختن به همه آنها نیست و نه نیازی به
 این کار.
 می بینیم که اشعای مصححان رباعیات خیام مبنی بر این که
 رباعیات خیام فاقد آرایش و تخیلات شاعرانه است و جز وزن و قافیه
 چیزی ندارد لااقل بر مورد این رباعیات بعضی دیگر کاملاً بی اساس
 است و نسنجیده و نادرست.
 اینک به بررسی رباعیهای فاقد ترفندهای شعری از گونه‌های
 که در علم معانی و بیان و بدیع هستند می پردازیم تا ببینیم که
 زیبایی‌های این رباعیها مرهون معانی لطیف و بدیع آنهاست یا راز
 زیبایی آنها در چیزی دیگر است.

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن
 به زان که طفیل خوان ناکس بودن
 یا نان جوین خویش حقا که به است
 کالوده به پالوده هر خس بودن

در این رباعی «استخوان» مجاز است و دو بدمی و زیبا، هم
 استخوان است و هم رزق اندک. همچنین «آدم قانع» به «کرکس»
 تشبیه شده است و در عین حال چنین آدم قانمی بر «طفیل خوان
 ناکسان» تفضیل داده شده است.

در بیت دوم همین معنی به صورتی دیگر می آید که معنی اول
 را مؤکد می سازد. «نان جوین خود» برتر است از «پالوده هر خس»
 خس نیز استعاره است. چون هم «آدم ناکس و پست» به «خس»
 تشبیه شده است. «آلوده» و «پالوده» نیز موسیقی زیبایی جناس دارد
 و هم تضاد.

برخلاف نظر فروغی و غنی در رباعیات خیام ترفندهای شاعرانه
 نه تنها وجود دارد بلکه بسیار است و طبیعی و زیبا و برخلاف نظر
 آنان معنای لطیف و دقیق نیست که این اشعار را در نهایت فصاحت
 و بلاغت قرار داده بلکه ترفندهای شاعری این معانی را اعتلا
 بخشیده است. معنی رباعی آخر این است که «انسان نباید آلوده
 منت ناکسان بشود». این معنی اگرچه سخنی درست و اتسافی است
 اما به خودی خود و به این صورت فاقد زیبایی است و ترفندهای
 شاعرانه در رباعی خیام آن را زیبا ساخته است نه معنای لطیف و
 دقیق آن.

بر شاخ امید اگر بری یافتمی
 هم رشته خویش را سری یافتمی
 تا چند زتنگنای زندان وجود
 ای کاش سوی عدم دری یافتمی

در این رباعی خیام ناامیدی و یأس فلسفی خود را با چند تشبیه
 زیبا نشان می دهد: «امید» به «شاخه و درخت» خویش به «رشته»
 «وجود» به «زندان» همچنین «عدم» که به مکانی تشبیه شده
 است (استعاره)، «سررشته چیزی را یافتن» نیز کنایه است و دوبدمی
 یعنی راه به سوی چیزی پیدا کردن، «در چیزی را یافتن» نیز کنایه
 زیبایی است یعنی راه یافتن. «عدم» نیز به خانه و مکانی تشبیه
 شده و استعاره به زیبایی است.

عمری است مرا تیره و کاری است نه راست
 محنت همه افزوده و راحت کم و کاست
 شکر ایزد را که آن چه اسباب بلاست
 ما را زکسی دگر نمی باید خواست

«تیره» و «راست» مجاز است و زیبا و در عین حال متضاد.
 نیمه اول مصرع دوم نیز در تضاد با نیمه دوم مصرع است. بیت دوم

راز زیبایی رباعیات بدون آرایش کلامی
 به هر حال، در اکثر رباعیات خیام، صناعات و تخیلات شاعرانه

● برخلاف نظر فروغی و غنی در
 رباعیات خیام ترفندهای شاعرانه
 نه تنها وجود دارد بلکه بسیار است
 و طبیعی و زیبا و برخلاف نظر آنان
 معنای لطیف و دقیق نیست
 که این اشعار را در
 نهایت فصاحت و
 بلاغت قرار داده
 بلکه ترفندهای
 شاعری این
 معانی را اعتلا
 بخشیده است.



و آید بی غمی از این - البته آن هم بد دور از هر گونه تکلف - نسبت اما در تمدنی از رباعیات هر گونه ترفند بدینی و معانی و بیانی نیست یا اگر نسبت از نوع تکراری و بی ارزش است (۶). مسأله اینست که این گونه رباعیات که در آنها ترفندهای معانی و بیانی و بدینی به کار رفته، چرا زیبا هستند؟ و از زیبایی آنها در چیست؟

مفاهیم فروغی و عینی معتقد بودند که در رباعیات خیام همایی به قدری لطیف و ظریف و بی غی است که از هر تحلیل و تفسیری برتر است. این سخن درست نمی نماید زیرا معنی به خودی خود گرچه بسیار مهم باشد فاقد زیبایی است. این معانی و مفاهیم رباعیات خیام زیباست مثلاً انسان فانی است، لذت دنیا پاهای است، راز آفرینش بر انسان پوشیده است، عمر را باید عینت شمرد، حرص و آز بد است و قناعت خوب است، عزت نفس ناشی از کم است و...

تکلیف این مطالب و معانی به تنها شعر و زیبا نیست بلکه سخنانی است تکراری و شمار گونه و بی تاثیر.

حتی اگر این معانی به همین صورت با وزن و قافیه آورده شود باز عاری از فصاحت و بلاغت و تاثیر است.

عزت نفس داشتن خوب است دوری از حرص و آز مطلوب است اصولاً شعر آفرینش زیبایی با زبان است. زبان برای خبررسانی و اطلاع دهنده است و فاقد زیبایی و شاعران بر آن نیستند که خبر بدهند یا موعظه کنند. شعریت شعر در زیبایی آن است. دانشمندان گذشته نیز اکثر شعریت شعر را در لفظ می دانستند و معنی را ملک مشاع. در روزگار ما همه نظریه پردازان ادبی به این باورند که شعر آفرینش زیبایی با زبان است. سارتر معتقد است در زبان خبر هدف اطلاع رسانی است و لفظ حکم وسیله را دارد اما در شعر خود زبان و لفظ هدف می شود. سارتر شعر راحتی از مقوله نقاشی می داند، لذا در شعر پیام را نمی می کند. (۷) البته شک نیست که شعری که در عین زیبایی، پیام و محتوا داشته باشد برتر از شعر بی محتواست اما شعر می تواند محتوا و پیام نداشته باشد و صرفاً زیبا باشد مانند بسیاری از اشعار کلاسیک از جمله بسیاری از قصاید منوچهری و فرخی مثل قصیده معروف فرخی به مطلع «ترباغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید. صورتگرایی شعر و ادب را کلامی می دانند که از حالت تکراری و روزمرگی بیرون آمده و بیگانه سازی و بدیع شده باشد.

پس اگر چنین است و معنی زیباست چرا بعضی رباعیات خیام بدون آرایش و ترفندهای شاعرانه زیباست؟ راز و رمز این قضیه در چیست؟ حقیقت این است که معانی و مفاهیم به صورت کلام خبری فقط کلی است و احياناً شعار، و فاقد جزئیات و زیبایی و تاثیر. هزاران بار این گونه سخنان را شنیده ایم و به کار برده ایم. تکراری است و عادی و مانند هر چیز تکراری و عادی فاقد هر گونه جاذبه و در روان ما تأثیری ندارد. از طرفی شاعران بر آن نیستند که چیزی را بیان کنند حتی بر آن نیستند که عواطف خود را بیان کنند در شعر عواطف و احساسات شاعری نسبت به پدیده ای بیان نمی شود بلکه نشان داده می شود عواطف به تصویر درمی آید تا عینیت پیدا کند و ملموس و محسوس باشد و شنونده و خواننده آن را لمس کند و بلور بخورد.

اما شاعران چگونه عواطف خود را به تصویر درمی آورند. ترفندهای بسیاری مانند کنایه، استعاره، مجاز، غلو، تضاد، عواطف را نشان می دهند و یکی از مهمترین آنها را کردن کلی گویی و پرداختن به جزء است یعنی به جای کل، موردی خاص را آوردن. کلی گویی کلام خبری و فاقد زیبایی است. سخنی است ذهنی، مبهم و بی تاثیر اما آوردن جزء و موردی از کل، عینیت دارد و ملموس است و کاملاً دقیق، روشن و قابل درک. در حقیقت آن را می بینیم بلور می کنیم برخلاف کل که شنیدنی است شنیلن کی بود مانند دیدن. از طرفی این جزء در عین داشتن امتیازات جزء بودن بر کل نیز دلالت می کند و انتقال از جزء به کل نیز خود زیباست. برای روشن شدن قضیه مثالی می آوریم.

اگر بگوییم نادر شیوه در اواخر عمر بدبین و قستی القلب شده بود سخن کلی و مبهم و ذهنی است. اما اگر بگوییم نادر در اواخر عمر به پسر ارشدش، رضا قلی خان، بدبین شد و دستور داد که چشمهایش را کور کنند امری عینی و واقعی است و خصوصیت روحی نادر را نشان می دهد.

یا اگر بگوییم فلانی بسیار بی ادب و بی حیاء و بی عاطفه و ناسپاس و... شخصیت او را به صورت مبهم و کلی بیان کرده ایم اما اگر یک مورد از عمل او را که نشان دهنده این خصوصیات باشد نشان بدهیم شخصیت دقیق و عینی و ملموس او را تصویر کرده ایم مثلاً بگوییم فلانی پدرش را کتک زد، این عمل جزء است و ملموس و عینی و در عین حال بر شخصیت کلی او نیز دلالت دارد.

شاعران همیشه از این ترفند یعنی نشان دادن جزء به جای کلی گویی بهره می جویند و زیبایی می آفرینند مثلاً رودکی اگر کلی گویی می کرد و می گفت: «عبادت ظاهری و بدون حضور قلب سود ندارد کلامی بود کلی و شمار و بی تاثیر، لذا رودکی شیوه شاعرانه یعنی نشان دادن یک مورد و جزء را برمیگزیند جزئی که در عین حال بر کل دلالت دارد.

با آوردن یک مورد این مطلب را به خوبی نشان می دهد:

روی به محراب نهادن چه سود
دل به بخارا و بتان طراز
ایزد ما وسوسه عاشقی
از تو پذیرد نپذیرد نماز

رودکی در این بیت سخن از عبادت نمی گوید بلکه عبادت را نشان می دهد (روی به محراب نهادن). «عبادت کردن» کلی و مبهم است و تکراری و فاقد زیبایی اما روی به محراب نهادن (به معنی عبادت کردن) جزئی است ملموس و قابل رؤیت و در حقیقت نقاشی عبادت کردن است و مهم این که در عین جزئیت بر کل معنی عبادت کردن نیز دلالت دارد.

حافظ به محبوب خود نمی گوید تو را خیلی دوست دارم یا سخت عاشق تو هستم که این کلام جنبه روزمرگی دارد و تکراری و بی ارزش لذا با آوردن یک مورد یعنی جزء با قدرت تمام و زیبایی میزان عشق خود را به محبوب نشان می دهد:

در نماز خم ابروی تو یا یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
در این بیت علاوه بر آوردن جزء انسان وارگی نیز هست.

فروغ فرخزاد می توانست با کلام روزمره کلی گویی کند و بگوید «آیا من زنده می مانم؟ که سخنی ست عادی و فاقد زیبایی. او شاعر است و زنده ماندن را با آوردن جزء بسیار زیبا نشان می دهد:

آیا گیسوانم را دوباره شانه خواهم زد؟
آیا دوباره باغچه را بنفشه خواهم کاشت؟
و شمعدانیها را
در آسمان شب پشت پنجره خواهم گذاشت؟
فریدون مشیری خطاب به عزیز رفته نمی گوید همیشه به یاد توام یا تو همیشه در خاطر منی، یا حتی همه جا تو را می بینم. چه این عبارات کلی و مبهم و تکراری و فاقد هر گونه گیرایی و زیبایی و تازگی هستند و از عهده نشان دادن عواطف سرشار شاعر بر نمی آیند لذا در یک منظره در یک تابلو یعنی با آوردن جزء ملموس از کل مبهم، عواطف و اشتیاقش را به محبوب نقاشی می کند:

تو نیستی که ببینی
...
هنوز پنجره باز است
تو از بلندی ایوان به باغ می نگری
درختها و چمنها و شمعدانیها
به آن ترنم شیرین

به آن تبسم مهر،
به آن نگاه پر از آفتاب می نگرند.
تمام گنجشگان
که در نبودن تو
مرا به باز ملامت گرفته اند
ترا به نام صنایع می کنند
هنوز نقش ترا از فراز گنبد
کنار باغچه
زیر درختها
لب حوض
درون آینه پاک آب می نگرند...



● شاعران بر آن نیستند که خبر بدهند یا موعظه کنند شعریت شعر در زیبایی آن است.

● در شعر عواطف و احساسات شاعری نسبت به بدنه ای بیان نمی شود بلکه نشان داده می شود عواطف به تصویر فرمی آید تا عینیت پیدا کند و ملموس و محسوس باشد و شنونده و خواننده آن را لمس کند و باور یابد.

به جزء است. البته چیزی که در عین جزئیت کل است زیرا به کل دلالت دارد.
جلال آل احمد در بحثی که درباره تعریف ادبیات دارد فرق ادبیات و فلسفه را در همین ویژگی می داند و می گوید: «... ادبیات را به زیبایی بسیار ساده «هر خورد با مسائل حیات» تفسیر می کنم یعنی مواجهه آدمی با زندگی... در فلسفه به مفاهیم اصلی حیات و علت و معلولهای اولیه می رسیدند یا می رسند به این طریق فلسفه هم برخوردی است با مسائل حیات. منتها با عظمت مسائل یا با مسائل عظیم. به این تعبیر ادبیات برخورد با همان مسائل است منتها از راه جزئیات از راه استقرای» (۱۰)

دلیل جنابیت و ملموس بودن و بر دل نشستن و کلام موثر و هنری بودن ادبیات نیز در همین نکته است. یعنی به جزء پرداختن البته جزئی که در عین حال بر کل دلالت دارد، برای مثال در داستان مدیر مدرسه نوشته آل احمد مسائل زندگی آن روز مطرح گردیده منتها برای یک نفر، مدیر مدرسه ای. آن چه بر او گذشته است دقیقاً مهم زندگی یک نفر را به روشنی می بینیم و لمس می کنیم. در عین حال همه خود را همان مدیر مدرسه می بینیم یعنی مدیر مدرسه گرچه یک فرد از جامعه است اما بر هر فرد جامعه نیز دلالت می کند.

مفاهیمی که خیام در رباعیات خود ارائه می دهد مفاهیم فلسفی است اما در فلسفه این مفاهیم به صورت کلی و مبهم و خبری مطرح می گردد، حال آن که خیام همان مسائل را به صورت جزئی ارائه می دهد لذا مسائل عینیت پیدا می کند و ملموس می گردد. با دقت و روشی مصور و قابل رؤیت درک می شود و در ما تأثیر می گذارد. مهم تر این که در نهایت به همان کل هم می رسیم.
البته گرچه راز زیبایی بعضی از رباعیات خیام در همین نکته است اما چنان که دیدیم، اکثر رباعیات خیام در عین حال با بهره داشتن از ترفندها و آرایشهای ادبی نیز بسیار زیبا و دلنشین تر گردیده و به اصطلاح در نهایت فصاحت و بلاغت شده است.

پی نوشت ها:

- ۱- محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی، رباعیات خیام، به اهتمام چاپ دوم ۱۳۳۳، ص ۴۲.
- ۲- همان
- ۳- همان ص ۴۲
- ۴- در متن «خاک پر» آمده که درست نمی نماید، وزن را نیز دچار اشکال می کند.
- ۵- در متن، «س یز» آمده که آن نیز درست نیست، به ویژه که در رباعیات قدیم معمولاً هر چهار مصرع دارای قافیه بوده است همانند دیگر رباعیهای که در زمان خیام و پیش از او سروده شده است.
- ۶- غرض از ترفندهای بی ارزش تصویرهای شاعرانه ای است که بر اثر تکرار کاربرد حالت روزمره گی یافته و فاقد اعتبار شده اند: شاهد خوببختی را در آغوش گرفتن و «مثل باد آمدن» و...
- ۷- ژان پل سارتر، ادبیات چیست، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، انتشارات ۱۳۵۲، صص ۲۲-۱۶
- ۸- در کتاب به جای «شود» آمده است.
- ۹- شخصیت دافن به گردون امیری عادی و تکراری و همگانی است و لذا فاقد زیبایی.
- ۱۰- جلال آل احمد، ارزیابی شتابزده تبریز، این سینا، ۱۳۳۴، ص ۵۵

خیام نیز همانند همه شاعران از این ویژگی یعنی آوردن جزء و ارائه کل برای نشان دادن و عینیت بخشیدن عواطفش بهره می جوید مثلاً به تولد و مرگ انسان می اندیشد و این که غایت آن چه بوده است. اگر بگویید هنر از علت به دنیا آمدن و مرگ انسان متحیرم و نفسی در آن نمی بینم» کلامی است کلی و ذهنی و فاقد زیبایی لذا به جزء می پردازد جزئی ملموس و عینی که در عین حال بر کل دلالت دارد:

ز آوردن من نبود گردون را سود
وز بردن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود (۸)
کاوردن و بردن من از بهر چه بود
در این سخن ترفند مهم شاعرانه که زیبایی کلام مرهون آن باشد دیده نمی شود (۹)

و زیبایی آن ناشی از آوردن جزء است که ملموس است و عینی که در عین حال بر کل نیز دلالت دارد، یعنی هم جزء است و هم کل. اگر بگوییم جهان فانی است سخنی است کلی، مبهم و تکراری و فاقد تأثیر و زیبایی.

همچون شعاری آن را می شنویم اما بدان توجهی نداریم، خیام با پرداختن به جزء این مضمون را به تصویر درمی آورد چندانکه آن را و دقیقاً آن را می بینیم و باور می داریم که به زندگی و تجمل اعتماد نباید کرد:

هر یک چندی یکی برآید که منم
با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد روزی
ناگه اجل از کمین درآید که منم
در مصرع آخر ترفند زنده انگاری هست. اصولاً چنان که قبلاً گفتیم رباعیات خیام بدون هیچ ترفند شاعری، برخلاف نظر مصححان رباعیات نادر است.

مفهوم رباعی زیر این است باید خوش بود گرچه راز جهان شناخته نشود که سخنی کلی است اما خیام آن را چنین ارائه داده است:

گیرم که به اسرار معما نرسی
در شیوه عاقلان همانا نرسی
از سبزه دمی خیز بهشتی برساز
کانشا به بهشت یا رسی یا نرسی

مفهوم رباعی زیر نیز «فانی بودن جهان است» اما خیام آن را با آوردن جزء و دقیق و با همه مشخصات چنین به تصویر درآورده است:

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی
سرمست بدم چو کردم این او باشی
با من به زبان حال می گفت سبو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی
(در مصرع آخر این رباعی ترفند عکس وجود دارد و در مصرع سوم آدم پنداری)

اصولاً چنان که گفتیم کار ادبیات کلی گویی نیست بلکه پرداختن